

Reformulating the Argument from Design through Intrinsic Teleology: A Comparative Study of Edward Feser and Morteza Motahhari

Mohammad Hossein Safizadeh ¹  | Mohammad Mohammad Rezaei ² 

1. Department of Philosophy of Religion, Faculty of Theology, Farabi Campus, University of Tehran, Qom, Iran. E-mail: mh.safizadeh@ut.ac.ir

2. Corresponding Author, Department of Philosophy of Religion, Faculty of Theology, Farabi Campus, University of Tehran, Qom, Iran. E-mail: mmrezaei@ut.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 2026 February 10

Received: 2026 October 3

Accepted: 2026 October 14

Published:

Keywords:

Argument from Design,

Intrinsic Teleology,

Aquinas's Fifth Way,

Edward Feser,

Morteza Motahhari.

ABSTRACT

The argument from design has long been one of the most significant proofs for the existence of God in natural theology. However, the dominance of William Paley's analogical formulation in the eighteenth and nineteenth centuries reduced this argument to an inductive and probabilistic inference, rendering it vulnerable to the critiques of Hume and Darwin. Employing a descriptive-analytical method and a comparative approach, the present study examines two convergent efforts to rehabilitate this argument: Edward Feser's interpretation of Aquinas's Fifth Way within the Neo-Thomist tradition, and Morteza Motahhari's formulation within the tradition of Islamic philosophy. The findings indicate that both thinkers identify a common deficiency—namely, the reduction of the argument to analogy and its structural complexity—and propose a similar solution: a return to intrinsic teleology as the metaphysical foundation of the argument. Despite their shared general premise, differences emerge in the argumentative trajectory and the scope of the conclusion. Feser, through an analysis of essentially ordered causal series, arrives at Pure Actuality, which entails the divine attributes of perfection, whereas Motahhari, drawing on the principle of mirrorhood (mir'ātiyya) and the argument from guidance, focuses on establishing the existence of a Wise Designer. Ultimately, this study demonstrates that both reformulations relocate the core of the debate from biology to ontology, thereby elevating the argument from design from an empirical probabilistic inference to a rationally certain demonstration.

Cite this article: Safizadeh, M.H. & Mohammad Rezaei, M. (2026). Reformulating the Argument from Design through Intrinsic Teleology: A Comparative Study of Edward Feser and Morteza Motahhari. *Philosophy of Religion*,



© The Author(s).

DOI: <http://doi.org/>

Publisher: University of Tehran Press.

برهانی سازی برهان نظم بر پایه غایت‌مندی ذاتی: تطبیق ادوارد فیسر و شهید مطهری

محمد حسین صفی‌زاده¹ | محمد محمدرضایی² ✉

1. گروه فلسفه دین، دانشکده الهیات، پردیس فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران، رایانامه: mh.safizadeh@ut.ac.ir

2. نویسنده مسئول، گروه فلسفه دین، دانشکده الهیات، پردیس فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران، رایانامه: mmrezai@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: 1404/11/21

تاریخ بازنگری: 1405/7/11

تاریخ پذیرش: 1405/7/22

تاریخ انتشار:

کلیدواژه‌ها:

برهان نظم،

غایت‌مندی ذاتی،

راه پنجم آکویناس،

ادوارد فیسر،

شهید مطهری.

تقریرهای رایج برهان نظم، به دلیل اتکا بر مشابَهت طبیعت و مصنوعات و غلبه تقریر تمثیلی ویلیام پالی، در سطح استدلالی تجربی باقی مانده و در معرض نقدهای هیوم و داروین قرار گرفته‌اند. این پژوهش با روش تو صیفی-تحلیلی و رویکردی تطبیقی، به مقایسه قرائت ادوارد فیسر (سنت نوتومیستی) و تقریر شهید مطهری (فلسفه اسلامی) در احیای فلسفی این برهان می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد هر دو متفکر با بازگرداندن میدان نزاع از زیست‌شناسی به هستی‌شناسی و تکیه بر غایت‌مندی ذاتی، برهان را از ظنّی تجربی به یقینی عقلی ارتقا داده‌اند. ساختار استدلال هر دو متفکر دولا یه است: اثبات غایت‌مندی در طبیعت و ارجاع آن به مبدأ متعالی. با این حال، فیسر با پیوند لایه دوم به متافیزیک وجود و تحلیل سلسله علل ذاتی، استدلالی درون‌برهانی، خودبسته و منسجم‌تر ارائه می‌دهد، در حالی که مطهری تبیین آن را به براهین مستقل احاله می‌کند. از این رو، تقریر فیسر از حیث استحکام صورت‌بندی متافیزیکی و رهایی از حساب احتمالات، از رجحان برخوردار است.

استناد: صفی‌زاده، محمد حسین و محمدرضایی، محمد (1404). برهانی‌سازی برهان نظم بر پایه غایت‌مندی ذاتی: تطبیق ادوارد فیسر و شهید مطهری. فلسفه دین،



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

DOI: <http://doi.org/JPHT-202501-1006098>

۱. مقدمه

برهان غایت‌شناختی که در بسیاری از تقریرها با عنوان برهان نظم مطرح شده است، به دلیل ابتدای آن بر جهت‌مندی و قانون‌مندی طبیعت، از کهن‌ترین و پرنفوذترین براهین الهیات طبیعی در اثبات وجود خداوند به شمار می‌آید. با این حال، در دوران مدرن و به ویژه پس از نقدهای دیوید هیوم و ظهور نظریه تکامل داروین، جایگاه معرفت‌شناختی این برهان با چالش‌های بنیادین مواجه شد. چالش اصلی از آنجا ناشی می‌شود که در قرائت‌های رایج قرن هجدهم و نوزدهم، به‌ویژه در روایت ویلیام پالی، این برهان بر پایه تمثیل میان مصنوعات بشری (مانند ساعت) و پدیده‌های طبیعی، و با تمرکز بر پیچیدگی ساختاری صورت‌بندی شده بود. چنین رویکردی، برهان نظم را به یک استدلال استقرایی و احتمالی فروکاست که همواره در معرض تبیین‌های رقیب طبیعت‌گرایانه و داروینی قرار دارد.

مسئله پژوهش حاضر، مواجهه با این تقلیل‌گرایی معرفتی و بازخوانی ظرفیت‌های متافیزیکی برهان نظم در دو سنت فکری متفاوت، اما هم‌سو است. از یک سو در فلسفه غرب، ادوارد فیسر،^۱ فیلسوف نئوتومیسست معاصر، در مقاله «میان ارسطو و ویلیام پالی: راه پنجم آکویناس»^۲ کوشیده است برهان پنجم آکویناس را از لایه‌های سوءفهم تاریخی بزدايد و نشان دهد که این برهان ماهیتاً از استدلال ساعت‌ساز پالی متفاوت است. فیسر با ارجاع به متافیزیک ارسطویی-تومیسستی، برهان را نه بر پیچیدگی، بلکه بر غایت‌مندی ذاتی و قانون‌مندی تکرارپذیر طبیعت استوار می‌سازد. از سوی دیگر، در سنت فلسفه اسلامی معاصر، شهید مرتضی مطهری، در آثار متعدد خود، به‌ویژه کتاب توحید، بر ضرورت تفکیک میان نظم فاعلی و نظم غایی تأکید می‌ورزد. او با طرح برهان هدایت، تلاش می‌کند این استدلال را از سطح ظن و احتمال به تراز یقین و برهان منطقی ارتقا دهد.

¹ Edward Feser

² Between Aristotle and William Paley: Aquinas's Fifth Way

اهمیت این پژوهش در آن است که نشان می‌دهد چگونه دو متفکر از دو خاستگاه جغرافیایی و الهیاتی متفاوت، با تشخیص عارضه‌ای مشترک (غلبه رویکرد استقرایی-تمثیلی)، راه‌حلی مشابه ارائه می‌دهند: بازگشت به مبانی هستی‌شناسانه و تأکید بر ذاتی بودن غایت‌مندی در اشیاء، به جای تمرکز بر نظم ظاهری.

در ادبیات پژوهشی فارسی، پژوهش‌های متعددی به تقریر شهید مطهری از برهان نظم و هدایت و تطبیق آن با دیدگاه‌های مختلف پرداخته‌اند، اما در خصوص قرائت ادوارد فیسر از راه پنجم آکویناس، علی‌رغم اهمیت و تأثیرگذاری این بازخوانی در ادبیات فلسفه دین معاصر انگلیسی‌زبان، هیچ پژوهش فارسی‌زبانی به معرفی، نقد یا بررسی دیدگاه وی پرداخته است. به تبع این خلأ، هیچ مطالعه تطبیقی میان تقریر مطهری و قرائت فیسر نیز صورت نگرفته است.

این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد تطبیقی، ابتدا به بازخوانی تحلیل ادوارد فیسر از برهان پنجم آکویناس و تمایز آن با طراحی هوشمند می‌پردازد. سپس، نوآوری‌های شهید مطهری در گذار از نظم فاعلی به نظم غایی و تبیین برهان هدایت بررسی می‌شود. در نهایت، با تطبیق این دو دیدگاه، وجوه اشتراک بنیادین آن‌ها در کبرای کلی استدلال و مبانی متافیزیکی، و همچنین تمایزات آن‌ها مورد واکاوی قرار می‌گیرد تا نشان داده شود که چگونه هر دو متفکر، برهان نظم را به مثابه استدلالی عقلی و یقینی (و نه صرفاً تجربی و احتمالی) بازسازی کرده‌اند.

2. ادوارد فیسر و بازخوانی برهان پنجم آکویناس

ادوارد فیسر، فیلسوف نوتومیست معاصر، در مقاله خود تلاش می‌کند برهان پنجم آکویناس را از لایه‌های سوءفهم تاریخی بزدايد. به باور فیسر، این برهان به غلط با استدلال‌های طراحی هوشمند معاصر و برهان ساعت‌ساز ویلیام پالی یکسان انگاشته شده است، در حالی که ماهیتاً از آنها متفاوت و مستحکم‌تر است.

فیسر تصریح می‌کند که بسیاری از اعتراضاتی که برخی نویسندگان گمان می‌کنند علیه راه پنجم توماس قدیس مطرح می‌شود، در واقع علیه برهان ساعت‌ساز پالی است. برهان توماس قدیس کاملاً متفاوت است (Feser, 2013, p.745).

برای فهم دقیق تحلیل فیسر، ابتدا باید متن اصلی برهان را مرور کنیم. آکویناس در *جامع الهیات*³ می‌نویسد:

«ما می‌بینیم که اشیائی که فاقد شناخت‌اند، مانند اجسام طبیعی، برای غایتی عمل می‌کنند، و این از آنجا آشکار است که همواره، یا تقریباً همواره، به یک شیوه عمل می‌کنند تا بهترین نتیجه را به دست آورند. از این رو روشن است که نه به طور اتفاقی، بلکه از روی قصد به غایت خود می‌رسند. اکنون، هر آنچه فاقد شناخت است نمی‌تواند به سوی غایتی حرکت کند، مگر اینکه توسط موجودی که دارای شناخت و عقل است هدایت شود؛ همان‌گونه که تیر توسط کمان‌دار هدایت می‌شود. بنابراین، موجودی عاقل وجود دارد که همه اشیاء طبیعی را به سوی غایتشان هدایت می‌کند؛ و این موجود را خدا می‌نامیم» (Aquinas, 1992, pp.12-13)

یکی از محوری‌ترین نکات در تحلیل ادوارد فیسر از برهان پنجم آکویناس، تفکیک میان دو تلقی متفاوت از غایت‌مندی است؛ تفکیکی که به‌زعم او نادیده‌گرفتن آن، موجب خلط تاریخی این برهان با استدلال ساعت‌ساز ویلیام پالی شده است. پالی در کتاب *الهیات طبیعی*⁴ با تمسک به تمثیل مصنوعات بشری، استدلال می‌کند همان‌گونه که از پیچیدگی ساعت به وجود ساعت‌سازی هوشمند پی می‌بریم، پیچیدگی موجودات زنده نیز بر طراح الهی دلالت دارد. اتین ژیلسون، این رویکرد را نمونه‌ای از «سادگی متافیزیکی» می‌داند که ناخواسته به این تلقی دامن زده است که خدای الهیات طبیعی چیزی جز یک ساعت‌ساز کیهانی نیست (Gilson, 1941, p.142). بندیکت اشلی نیز این سنت فکری را به‌سبب «ساده‌لوحی

³ Summa Theologica

⁴ Natural Theology

فلسفی» نقد می‌کند، زیرا در آن میان غایت‌مندی درونی و غایت‌مندی بیرونی تمایز روشنی نهاده نشده است (Ashley, 2006, p.512).

فیسر با تکیه بر سنت ارسطویی-تومیستی، این خلط را با تفکیک میان دو نوع غایت‌مندی برطرف می‌سازد. در غایت‌مندی بیرونی،⁵ که نمونه بارز آن در برهان پالی دیده می‌شود، نظم از بیرون بر ماده تحمیل می‌گردد. مصنوعات بشری مانند ساعت یا ماشین، به‌خودی‌خود فاقد گرایش غایی‌اند و تنها از آن‌رو غایت‌مند شمرده می‌شوند که عقل صنعتگر، هدفی را بر مواد خام تحمیل کرده است. به تعبیر فیسر، مصنوعات غایت‌مندی خود را از عقل بشری می‌گیرند که این غایات را بر موادی تحمیل می‌کند که فی‌نفسه واجد چنین گرایش‌هایی نیستند (Feser, 2013, p.711). آکویناس خود این تمایز را با مثالی روشن می‌سازد: چاقو گرایش به سقوط دارد نه از آن حیث که ابزار بُرش است، بلکه از آن حیث که از آهن ساخته شده است؛ از این‌رو، غایت‌مندی چاقو به‌عنوان ابزار، بیرونی و تحمیلی است، در حالی که غایت‌مندی آهن، مانند میل به حرکت به سوی پایین، درونی و ذاتی است (Aquinas, Sententia super Physicam II, 1.142 به نقل از Feser, 2013, p.711). در مقابل، غایت‌مندی درونی یا ذاتی⁶، که مبنای متافیزیک ارسطویی و تومیستی است، ناظر به نظامی است که از درون ذات اشیای طبیعی برمی‌خیزد. در این تلقی، اشیای طبیعی به‌واسطه صورت نوعیه خود به سوی غایات معینی جهت‌گیری دارند: قلب ذاتاً برای پمپاژ خون است، آتش ذاتاً می‌سوزاند و الکترون ذاتاً به سوی پروتون جذب می‌شود. فیسر تأکید می‌کند که در این موارد، اصل غایت‌مندی جزئی از هویت درونی جوهر طبیعی است و نه امری بیرونی و تحمیلی، چنان‌که در مصنوعات بشری مشاهده می‌شود (Feser, 2013, p.711). بر اساس این تمایز، فیسر نشان می‌دهد که آکویناس در برهان پنجم موضعی میانه میان دو سر طیف اتخاذ می‌کند: از یک‌سو، برخلاف پالی، غایت‌مندی طبیعت را امری ذاتی و درونی می‌داند؛ و از سوی

⁵ Extrinsic Teleology

⁶ Intrinsic/Immanent Teleology

دیگر، برخلاف ارسطو، این غایت‌مندی ذاتی را بی‌نیاز از تبیین عقلانی نمی‌شمارد. ارسطو گرچه به غایت‌مندی در طبیعت باور داشت، آن را مستقیماً به عقل الهی ارجاع نمی‌داد، در حالی که پالی طبیعت را همچون ماشینی می‌دید که غایت آن از بیرون طراحی شده است. آکویناس با حفظ ذاتی بودن غایت‌مندی طبیعی، استدلال می‌کند که وجود چنین غایت‌مندی‌ای در موجودات فاقد شعور، نهایتاً نیازمند ارجاع به عقل الهی است. فیسر این موضع را چنین صورت‌بندی می‌کند که غایت‌مندی ذاتی اشیای طبیعی، برخلاف غایت‌مندی مصنوعات، مستلزم آن نیست که خدا همچون صنعتگری قطعات جهان را کنار هم بچیند، بلکه مستلزم آن است که خدا به‌عنوان علت نخستین، خود این غایت‌مندی ذاتی را به اشیای طبیعی افزوده باشد (Feser, 2013, p.712).

فیسر در ادامه تحلیل خود، نقطه عزیمت برهان پنجم را از آنچه در سنت پالی و نظریه‌های معاصر طراحی هوشمند رایج است، به‌طور اساسی تغییر می‌دهد. به نظر او، برهان‌های طراحی محور معمولاً از پیچیدگی آغاز می‌کنند؛ بدین معنا که ساختارهایی مانند چشم انسان یا سامانه‌های پیچیده زیستی چنان پیچیده‌اند که نمی‌توان پیدایش آن‌ها را صرفاً به تصادف نسبت داد و از آنها، از راه یک استدلال تجمیعی، استقرایی و احتمالی و در قالب استدلال به بهترین تبیین، وجود طراح را نتیجه می‌گیرند. فیسر این شیوه استدلال را با دو نقد بنیادین مواجه می‌داند. نخست آنکه چنین استدلالی ذاتاً استقرایی و احتمالی است و حتی در صورت موفقیت، صرفاً به ارائه یک فرضیه علمی با احتمال بالا می‌انجامد، نه به اثبات یک ضرورت متافیزیکی. دوم آنکه این رویکرد در برابر تبیین‌های داروینی آسیب‌پذیر است، زیرا اگر پیچیدگی زیستی به‌واسطه انتخاب طبیعی توضیح‌پذیر شود، نیروی اقناعی برهان پالی به‌طور جدی تضعیف خواهد شد (Feser, 2013, pp.740-741).

در مقابل، فیسر با بازخوانی راه پنجم آکویناس، تمرکز برهان را از پیچیدگی ساختاری به قانون‌مندی و تکرارپذیری پدیده‌های طبیعی منتقل می‌کند. از نظر او، حتی ساده‌ترین اجزای طبیعت نیز واجد نوعی

جهت‌مندی و غایت‌مندی‌اند: سنگ همواره به سمت پایین حرکت می‌کند نه بالا، الکترون همواره پروتون را جذب می‌کند نه دفع، و آتش همواره خاصیت سوزاندگی دارد نه خنک‌کنندگی. نکته اساسی در اینجا آن است که علل طبیعی به‌طور منظم و ثابت، آثار معینی را پدید می‌آورند؛ بلوط تنها بلوط می‌رویانند نه موجودی از نوع دیگر، و آتش همواره گرما تولید می‌کند نه سرما. این ثبات و جهت‌گیری به سوی نتایج خاص همان چیزی است که در سنت ارسطویی غایت‌مندی یا علیت غایی نامیده می‌شود (Feser, 2013, pp.714-715).

برتری این رویکرد از آن روست که در برابر نقدهای داروینی مصونیت دارد. فیسر تأکید می‌کند که نظریه تکامل داروینی خود بر مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌های غایت‌مندانه تکیه دارد: رفتار منظم ذرات، ثبات قوانین فیزیکی و شیمیایی، و الگوهای مشخص در تکثیر و انتقال اطلاعات ژنتیکی. از این‌رو، انتخاب طبیعی تنها در بستری قابل فهم است که پیشاپیش نوعی قانون‌مندی و جهت‌مندی در طبیعت پذیرفته شده باشد. به تعبیر فیسر، انتخاب طبیعی پیش‌فرض می‌گیرد که قوانین فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی به‌طور منظم عمل می‌کنند؛ اما همین قانون‌مندی خود مصداقی از غایت‌مندی است که برهان پنجم در پی تبیین آن است (Feser, 2013, p.740). بنابراین، داروین‌یسم نه‌تنها غایت‌مندی را نفی نمی‌کند، بلکه در سطحی عمیق‌تر، خود متکی بر آن است و از این جهت نمی‌تواند جایگزینی برای تبیین متافیزیکی ارائه‌شده در راه پنجم آکویناس باشد.

فهم درست استدلال، مستلزم بازسازی دقیق مقدمات و نحوه استنتاج نتیجه است.

مقدمه اول (وجود غایت‌مندی): اشیاء طبیعی فاقد شعور، به‌طور منظم و قانون‌مند به سوی نتایج خاصی عمل می‌کنند؛ این قانون‌مندی به معنای علیت غایی یا غایت‌مندی ذاتی است.

مقدمه دوم (اصل فاقد شعور): آنچه فاقد عقل و شعور است، نمی‌تواند به‌خودی‌خود به سوی غایتی معین حرکت کند.

مقدمه سوم (اصل هدایت): بنابراین، غایت‌مندی اشیاء طبیعی فاقد شعور، باید ناشی از هدایت موجودی عاقل باشد (تشبیه تیر و کماندار).

نتیجه: موجودی عاقل وجود دارد که طبیعت را به سوی غایاتش هدایت می‌کند. فیسر تأکید می‌کند که تا این مرحله، برهان پنجم صرفاً وجود چنین عقلی را اثبات می‌کند و هنوز به صراحت به تمامی اوصاف الهی نرسیده است. با این حال، به نظر او، نقطه قوت و نوآوری اصلی این برهان دقیقاً از همین جا آغاز می‌شود؛ جایی که باید نشان داد این عقل غایی، نمی‌تواند صرفاً یکی از علل درون‌جهانی باشد، بلکه باید به‌عنوان علت نخستین و نهایی غایت‌مندی طبیعت فهمیده شود. فیسر بر این عقیده است که نتیجه این برهان به ناظمی محدود یا نوعی مهندس کیهانی تقلیل نمی‌یابد، بلکه اثبات‌کنندهٔ خدای مورد نظر در الهیات توماس آکوئیناس است. به نظر فیسر، برخلاف بسیاری از تقریرهای معاصر که ناچار می‌شوند برهان نظم را با برهان‌های کیهان‌شناختی یا وجودی تکمیل کنند، راه پنجم در صورت فهم درست متافیزیکی خود، به‌تنهایی توان اثبات خدا را دارد و نیازی به مکمل بیرونی ندارد (Feser, 2013, p.738).

فیسر برای نشان‌دادن این مدعا، راه پنجم را به متافیزیک وجود و ماهیت در فلسفه آکوئیناس پیوند می‌زند؛ متافیزیکی که به‌ویژه در رساله در باب وجود و ماهیت⁷ صورت‌بندی شده است. مطابق این دستگاه نظری، در موجودات ممکن میان ماهیت و وجود تمایز برقرار است: ماهیت بیانگر چیستی شیء است و وجود آن چیزی است که این چیستی را بالفعل می‌سازد. از آنجا که در موجودات ممکن، وجود امری زائد بر ماهیت است، تحقق آن نیازمند علتی بیرونی است که وجود را افزوده کند (Feser, 2013, p.737). از آن‌جا که در تحلیل ارسطویی-تومیستی، غایت‌مندی ذاتی مستقیماً از ماهیت اشیای طبیعی

⁷ De ente et essentia

ناشی می‌شود، نمی‌توان آن را امری مستقل از ماهیت دانست. بنابراین، هر تبیینی که ماهیت موجودات طبیعی را اعطاشده بداند، ناگزیر باید غایت‌مندی ذاتی آنها را نیز نتیجه همان اعطا تلقی کند. از این مقدمه، نتیجه‌ای مهم به دست می‌آید: موجودی که طبیعت‌ها را به سوی غایات‌شان هدایت می‌کند، نمی‌تواند صرفاً ناظری بیرونی یا تنظیم‌کننده‌ای ثانوی باشد. چنین موجودی باید علت اعطای خود ماهیت‌ها باشد، نه فقط عامل هماهنگ‌کننده روابط میان موجودات. اما در موجودات ممکن، اعطای ماهیت از اعطای وجود جدا نیست؛ زیرا ماهیت بدون وجود تحقق خارجی ندارد. از این رو، علتی که غایت‌مندی ذاتی طبیعت را افاضه می‌کند، همان علتی است که وجود را به ماهیت‌ها می‌بخشد. فیسر تصریح می‌کند که ناظمی که راه پنجم به آن می‌رسد، دقیقاً همان علتی است که متافیزیک تومیستی از آن به‌عنوان علت افاضه‌کننده وجود یاد می‌کند، و این همان معنای فلسفی خدا در سنت تومیستی است (Feser, 2013, p.736). همانطور که جان ویپل می‌گوید، از نظر توماس آکویناس، اعطای صورت به موجودات طبیعی، صرفاً تعیین ماهیت آنها نیست، بلکه هم‌زمان مستلزم نهادن میل یا گرایش طبیعی در آنهاست؛ میلی که به‌عنوان جزئی از خود هستی آنها، آنها را به سوی غایت متناسب با صورتشان سوق می‌دهد (Wippel, 2000, p.484).

در گام نهایی، فیسر با بهره‌گیری از اصول شناخته‌شده تومیستی نشان می‌دهد که چنین علتی نمی‌تواند خود ممکن‌الوجود باشد. فیسر استدلال می‌کند که سلسله ناظران عاقلی که به‌صورت فرضی در نظر گرفته می‌شود، از سنخ سلسله علل ذاتی^۸ است نه یک سلسله علل عرضی^۹؛ و از آنجا که علل ذاتی به‌صورت هم‌زمان و وابسته به یکدیگر تحقق می‌یابند، چنین سلسله‌ای بالضروره نمی‌تواند به تسلسل نامتناهی بینجامد و ناگزیر به علتی نخستین ختم می‌شود (Feser, 2013, p.737). فیسر تأکید می‌کند که سلسله‌ای که در این‌جا مطرح است، نه سلسله‌ای زمانی که به گذشته امتداد یابد، بلکه سلسله‌ای علی

^۸ *per se*

^۹ *per accidens*

است که به سوی بالا کشیده می‌شود و به صورت هم‌زمان در هر لحظه‌ای که غایت‌مندی در جهان تحقق دارد، فعال است. در چنین سلسله‌ای، ناظران یا علل پایین‌تر تنها بدان شرط می‌توانند اشیای طبیعی را به سوی غایاتشان هدایت کنند که خود، در همان آن، تحت جهت‌دهی علتی برتر قرار گرفته باشند. از این رو، با زنجیره‌ای از علل صرفاً ابزاری مواجه‌ایم که کارآمدی و تأثیرگذاری‌شان قائم به علتی است که خود نیازمند جهت‌یابی نباشد. چنین سلسله‌ای، برای آن که اصلاً بتواند فعلیت داشته باشد، ناگزیر باید به علتی نخستین و نامعلول ختم شود؛ علتی که بتواند جهت‌دهی کند، بی‌آن که خود جهت‌داده شده باشد (Feser, 2013, p.738).

نوآوری اصلی فیسر در بازخوانی راه پنجم، تفکیک قاطع آن از برهان پالی و بازیابی ماهیت ارسطویی-تومستی این برهان است. او نشان می‌دهد که برهان پنجم بر غایت‌مندی ذاتی (نه پیچیدگی ساختاری) بنا شده و از همین رو در برابر نقدهای داروینی مصون است؛ زیرا داروینیسم خود غایت‌مندی ذاتی را پیش‌فرض می‌گیرد نه نفی. مهم‌تر آنکه فیسر با پیوند دادن راه پنجم به متافیزیک وجود و ماهیت آکویناس، نشان می‌دهد که این برهان نیازی به تکمیل توسط برهان‌های دیگر ندارد؛ زیرا سلسله علل مدبره ذاتی ضرورتاً به علتی نخستین ختم می‌شود که تبیین‌کننده نهایی غایت‌مندی طبیعی است. بدین ترتیب، تقریر فیسر راه پنجم را از یک استدلال استقرایی-تمثیلی به یک برهان قیاسی-متافیزیکی ارتقا می‌دهد که مستقیماً به خدای فلسفی منتهی می‌گردد.

3. شهید مطهری: گذر از نظم فاعلی به نظم غایی و برهان هدایت

شهید مطهری ابتدا به تقریر رایج و کلامی برهان نظم اشاره می‌کند که غالباً بر پایه تعمیم تمثیلی استوار است. در تعمیم تمثیلی، ذهن یک شیء را به عنوان معیار در نظر می‌گیرد و حکم مربوط به آن را به شیء دیگری که با آن دارای شباهت یا وجه اشتراک است، سرایت می‌دهد. بر این اساس، وجود صانع حکیم

از راه مقایسه طبیعت با مصنوعات و ساخته‌های بشری استنتاج می‌شود (مطهری، ۱۳۸۹ الف، ص ۱۵۳). مطهری این شیوه را تقریری عوامانه و غیر فلسفی می‌داند و می‌کوشد با گذار از تمثیل، برهان نظم را در قالبی برهانی و مبتنی بر علیت غایی بازسازی کند.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های تقریر مطهری از برهان نظم، تأکید بر ضرورت علت غایی در کنار علت فاعلی است. به تعبیر او، تنها با نظر به علیت فاعلی نمی‌توان از نظم موجود در جهان به هستی خدا وقوف یافت، زیرا نظم به معنای واقعی، هم ناشی از علت غایی و هم از علت فاعلی است و با صرف تحقق علت فاعلی، نظم تحقق کامل نخواهد یافت (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۶۴). مطهری معتقد است که فرض علت فاعلی به تنهایی برای توضیح نظم کافی نیست؛ حتماً باید فرض علت غایی نیز بشود؛ یعنی باید فرض کرد که فاعل دارای قوه شعور، به معنای فهم و درک و حکمت و تدبیر بوده است (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۶۴). این نکته، هسته اصلی نوآوری اوست و برای فهم آن باید میان دو نوع نظم تمایز قائل شد.

نظم فاعلی صرفاً بیانگر این است که هر معلول و اثری، مؤثر و فاعلی دارد؛ اما نظم غایی حکایت می‌کند که در ناحیه علت، انتخاب وجود داشته است. به بیان دیگر، علتی که این معلول را به وجود آورده، در وضعی قرار داشته که می‌توانسته این معلول را به شکلی دیگر به وجود آورد و در میان شکل‌های مختلف ممکن، شکل معینی از ناحیه علت انتخاب شده است (مطهری، ۱۳۷۴، صص ۸۰-۸۱). اهمیت این تمایز در آن است که نظم غایی نشان می‌دهد یا خود علت دارای شعور و اراده است، یا اگر فاقد شعور است، تحت تسخیر و تدبیر فاعل بالاتری قرار دارد که آن را هدایت می‌کند؛ مانند ابزاری در دست صاحب اراده (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۸۰).

بر همین اساس، مطهری مشکل اساسی مادی‌گراها، متکلمان و حتی برخی فیلسوفان را غفلت از نقش علت غایی می‌داند (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۶۶). این غفلت، که ویژگی بارز دوره مدرن محسوب می‌شود،

موجب تقلیل برهان نظم به یک استقرای ضعیف شده است. بنابراین، تنها زمانی که علت غایی به درستی لحاظ شود، برهان از سطح ظن و احتمال فراتر رفته و به تراز یقین می‌رسد؛ چراکه نظم غایی، برخلاف نظم فاعلی، ذاتاً ملازم با انتخاب و تدبیر آگاهانه است.

این رویکرد به علت غایی، پیامد مهمی برای فهم مفهوم تصادف نیز دارد. مطهری تصادف را مساوی با نفی علت غایی می‌داند، نه نفی علت فاعلی. حتی مادی‌گرایان غربی نیز تصادف را به معنای نفی علت فاعلی نمی‌گیرند، بلکه مقصودشان نفی علت غایی است (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۸۴). بنابراین، با اعتقاد به علت غایی در طبیعت، امکان هرگونه تصادف واقعی رد می‌شود. اگر مواردی تصادفی به نظر می‌رسند، این تصادف ظاهری و از منظر محدود ماست؛ با دیدی کلی‌تر، هیچ‌چیز در نظام غایی عالم تصادفی نیست (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۸۴).

علاوه بر این، مطهری بر اصل مرآتیت تأکید دارد که به موجب آن، معلول نه تنها از اصل وجود علت حکایت می‌کند، بلکه از صفات و خصوصیات علت نیز تا حدودی حکایت می‌کند؛ عظمت معلول، دلیل بر عظمت علت است (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۸۵). یکی از مهم‌ترین صفاتی که معلول می‌تواند گویای آن باشد، علم علت است؛ یعنی علم علت در آینه هستی معلول تجلی می‌یابد. این اصل، پایه‌ای برای استنتاج علم و حکمت خالق از نظم موجود در مخلوقات فراهم می‌آورد و پیوند عمیقی با بحث علت غایی دارد، زیرا همان‌طور که نظم غایی بر شعور فاعل دلالت می‌کند، مرآتیت معلول نیز کیفیت و مرتبه این شعور را آشکار می‌سازد.

در تبیین کبرای برهان نظم، یعنی این اصل که هر مجموعه منظم بر دخالت ناظمی آگاه، دارای طرح و تدبیر دلالت دارد، سه رویکرد عمده قابل تشخیص است: روش تمثیلی، روش استقرایی و روش برهانی. در رویکرد برهانی، یکی از تقریرهای مهم بر اصل علت و لوازم آن تکیه دارد. در این تقریر، با استناد به اصل سنخیت میان علت و معلول و از طریق تحلیل پیچیدگی‌ها و ویژگی‌های معلول، می‌توان برخی

صفات ضروری علت را استنتاج کرد. مطهری در کتاب *اصول فلسفه و روش رئالیسم* به صراحت این شیوه را تأیید می‌کند و تصریح می‌نماید که همان‌گونه که پیدایش یک اثر بر وجود نیروی مؤثر دلالت دارد، ویژگی‌ها و خصوصیات آن نیز می‌تواند تا حد زیادی بازتاب‌دهنده و آینه صفات علت مؤثر باشد (مطهری، ۱۳۸۲، ج ۵، ص ۵۷).

شهید مطهری در کنار برهان نظم، برهان هدایت را نیز مطرح می‌کند و آن را چیزی متمایز از برهان نظم می‌داند، هرچند این دو ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند. برهان نظم ناظر به ساختار و نحوه هستی اشیاء است، در حالی که برهان هدایت ناظر به نحوه کار و فعالیت آنهاست (مطهری، ۱۳۷۴، صص ۸۸-۸۹). به تعبیر مطهری: «دو نوع مطالعه ما را به خداشناسی می‌رساند؛ یکی مطالعه خود ساختمان اشیاء و دیگر مطالعه طرز کار آنها» (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۱۰۴). اولی برهان نظم و دومی برهان هدایت است. نکته مهم این است که اصل هدایت نتیجه جبری ساختار اشیاء نیست، بلکه خالق هستی گرایش و کششی درونی در موجودات نهاده که آنها را به جهت خاصی هدایت می‌کند (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۹۰). این هدایت تکوینی، فراتر از صرف نظم ساختاری است و نشان‌دهنده تدبیر مستمر الهی در عالم است؛ بدین ترتیب، برهان هدایت مکمل برهان نظم به شمار می‌آید و بُعد دیگری از حکمت الهی را آشکار می‌سازد. تقریر برهان هدایت در نظر مطهری را چنین می‌توان بیان کرد:

۱. افزون بر نظم و استحکام ساختاری موجودات، نوعی هدایت پنهان در شیوه عملکرد آنها قابل مشاهده است.

۲. هر معلولی نیازمند علت است، چه علت فاعلی و چه علت غایی.

۳. منشأ این هدایت یا خود موجودات است یا عاملی بیرونی و مستقل از آنها.

۴. این هدایت نمی‌تواند از جانب خود موجودات صادر شده باشد.

۵. بنابراین، باید علتی خارجی و غیر از خود موجودات پدیدآورنده این هدایت باشد.

۶. این هدایت یا از سوی آن علت بیرونی به طور مستقیم تحقق یافته است یا به طور غیرمستقیم.
۷. این هدایت به شکل مستقیم از جانب علت بیرونی اعمال نشده است.
۸. بلکه این هدایت به صورت غیرمستقیم و از طریق اعطای حیات به موجودات زنده تحقق یافته است.
۹. در نتیجه، عامل بیرونی با بخشیدن حیات به موجودات، آن‌ها را هدایت می‌کند.
۱۰. منشأ حیات یا در چارچوب نظریه خلقت الهی قابل تبیین است یا باید در قالب نظریه‌های جایگزین توضیح داده شود.
۱۱. با توجه به قاعده معطی کمال، فاقد کمال نیست، نظریه‌های جایگزین در مقایسه با نظریه خلقت، توان تبیینی لازم را ندارند.
- نتیجه: علت اعطای حیات و به تبع آن منشأ هدایت موجودات از طریق خلقت و خداوند است. (ارجمند و اکبری، ۱۳۹۹، صص ۵۹-۶۰)

تقریر شهید مطهری از برهان نظم، تلاشی جدی برای ارتقای این برهان از سطح تمثیل و استقرار ظنی به سطح برهان عقلی یقینی است. هسته اصلی نوآوری مطهری، تمرکز بر غایت‌مندی به عنوان رکن اساسی نظم است؛ از نظر ایشان، نظم واقعی تنها با لحاظ علت غایی محقق می‌شود و صرف علت فاعلی برای اثبات ناظم حکیم کافی نیست. با این بازتعریف، برهان نظم از اتهام قیاس تمثیلی و استقرار ناقص رهایی یافته و به برهانی یقینی مبتنی بر اصل سنخیت و مرآتیت ارتقا می‌یابد. در امتداد همین رویکرد غایت‌محور، مطهری برهان هدایت را مطرح می‌کند که می‌توان آن را تقریری دیگر از برهان غایی دانست؛ این برهان با تکیه بر قاعده فاقد شیء معطی شیء نیست و گرایش‌های تکوینی موجودات به سوی غایات معین، وجود هادی علیم را اثبات می‌کند. بدین ترتیب، غایت‌مندی نه تنها محور مشترک هر دو برهان است، بلکه همان عنصری است که یقینی‌بودن آنها را تضمین می‌کند.

4. واکاوی تطبیقی: همگرایی در مبانی و واگرایی در نتایج

مطهری میان مطالعه «ساختمان اشیا» و «طرز کار آنها» تمایز می‌گذارد و اولی را ناظر به برهان نظم و دومی را مربوط به برهان هدایت می‌داند (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۱۰۴). باینحال، هر دو تقریر در سطحی بنیادی‌تر بر غایت‌مندی موجودات طبیعی استوارند. از این‌رو، در این پژوهش، نظم و هدایت در اندیشه مطهری، با حفظ تفاوت تحلیلی آنها، ذیل عنوان عام‌تر «برهان غایت‌مندی ذاتی» بررسی می‌شوند تا امکان مقایسه با تقریر فیسر فراهم شو

1.4. نقاط اشتراک بنیادین

نخستین اشتراک، نقطه عزیمت دو تقریر است. مطهری تصریح می‌کند که برهان نظم نباید بر مشاهده صرف پیچیدگی یا هماهنگی ظاهری بنا شود، بلکه باید از غایت‌مندی واقعی موجودات آغاز کند؛ نظمی که صرفاً از علت فاعلی ناشی شود، توان اثبات ناظم عاقل را ندارد (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۶۴). فیسر نیز به همین نحو، راه پنجم آکویناس را از برهان پالی متمایز می‌سازد و تأکید می‌کند که نقطه آغاز این برهان، نه پیچیدگی مکانیکی ساعت‌گونه، بلکه غایت‌مندی ذاتی است که در رفتار منظم و تکرارشونده موجودات طبیعی مشاهده می‌شود (Feser, 2013, pp.717-718).

دومین اشتراک، همگرایی در صغری و تفسیر ماهیت طبیعت است. مطهری برای تحقق این هدف، علاوه بر افزودن علت غایی به ساختار برهان نظم، برهان هدایت را به عنوان مکمل یقین‌آور معرفی می‌کند. در برهان هدایت، نقطه تمرکز بر کشش درونی موجودات فاقد شعور به سوی غایات معین است؛ موجوداتی که خود از این غایات آگاهی ندارند اما به‌طور مداوم و منظم به سوی آنها هدایت می‌شوند (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۹۰). این دقیقاً همان نقطه‌ای است که فیسر نیز بر آن تأکید می‌کند؛ او به نقل از آکویناس نشان می‌دهد که اجسام طبیعی برای غایتی عمل می‌کنند و این حقیقت نه از روی تصادف، بلکه از تکرار همیشگی رفتار آنها برای رسیدن به بهترین نتیجه آشکار می‌شود (Feser, 2013, p.707).

سومین اشتراک، در کبرای هر دو برهان قابل ردیابی است. پس از پذیرش اینکه طبیعت هدف‌دار است، هر دو متفکر بر این اصل متافیزیکی تأکید می‌کنند که غایت‌مندی بدون آگاهی محال است. مطهری استدلال می‌کند که انتخاب و جهت‌گیری که لازمه نظم غایی است، بدون مداخله شعور محقق نمی‌شود (مطهری، ۱۳۷۴، صص ۸۰-۸۱). فیسر نیز عیناً همین اصل را با تمثیل کلاسیک بیان می‌کند که هر آنچه فاقد شعور است، نمی‌تواند به سوی غایت حرکت کند مگر آنکه توسط موجودی عاقل و آگاه هدایت شود، همچون تیری که توسط کماندار پرتاب می‌شود (Feser, 2013, p.707). این کبرای مشترک، ستون فقرات گذار از طبیعت به ماوراءالطبیعه در هر دو تقریر است.

2.4. نقاط افتراق و مبانی متافیزیکی

فیسر برای یقینی‌سازی راه پنجم، مستقیماً به متافیزیک تومیستی و به‌ویژه رساله وجود و ماهیت ارجاع می‌دهد. در این چارچوب، تمایز میان وجود¹⁰ و ماهیت¹¹ نقش محوری دارد: هر موجودی که ماهیتش غیر از وجودش باشد، برای موجود شدن نیازمند علتی است؛ و سلسله این علل ضرورتاً باید به موجودی ختم شود که وجودش عین ذاتش باشد (Feser, 2013, pp.735-736). فیسر تأکید دارد که راه پنجم، با استناد به همین مبنا، مستقلاً قادر به اثبات علت نخستین است و نیازی به تکمیل توسط برهان‌های کیهان‌شناختی ندارد.

مطهری اما بر مبانی فلسفه اسلامی و صدرایی تکیه می‌کند. یقین‌آوری برهان نظم در تقریر او از طریق اصل مرآتیت (معلول صفات علت را حکایت می‌کند) و لحاظ علت غایی حاصل می‌شود. در برهان هدایت نیز قاعده معطی کمال، فاقد کمال نیست نقش اساسی دارد که اگر موجودی فاقد شعور به سوی

¹⁰ *esse*

¹¹ *essentia*

کمالی هدایت می‌شود، هادی او باید واجد آن کمال باشد. مطهری در اینجا تأکید کمتری بر تمایز وجود و ماهیت دارد و بیشتر بر لزوم حکمت و شعور در فاعل غایی تمرکز می‌کند.

تفاوت در ساختار استدلال

فیسر برهان را در قالب سلسله علل ذاتی صورت‌بندی می‌کند. در این نوع سلسله، علل هم‌زمان و وابسته به یکدیگرند؛ نه مانند سلسله علل عرضی که در طول زمان پشت سر هم قرار می‌گیرند. سلسله علل ذاتی نمی‌تواند به بی‌نهایت برود و مستلزم تحقق یک علت نخستین بالفعل است (Feser, 2013, pp.732-733). فیسر معتقد است که هدایت موجودات فاقد شعور به سوی غایاتشان، دقیقاً از همین نوع علیت ذاتی است که در هر لحظه نیازمند مدبّر عاقل است.

مطهری اما ساختار متفاوتی را پی می‌گیرد. او ابتدا با تفکیک نظم ناشی از علت فاعلی و نظم ناشی از علت غایی، نشان می‌دهد که صرف نظم فاعلی برای اثبات ناظم عاقل کافی نیست (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۶۴). سپس با افزودن علت غایی و استفاده از اصل انتخاب مستلزم شعور است، برهان را یقینی می‌سازد. در مرحله بعد، برهان هدایت را به‌عنوان استدلالی مستقل معرفی می‌کند که از طرز کار موجودات (نه صرفاً ساختار آنها) به هادی حکیم می‌رسد (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۱۰۴).

تفاوت در نتیجه‌گیری نهایی

فیسر نشان می‌دهد که راه پنجم، در چارچوب تحلیل تومیستی، مستقیماً به همان خدایی می‌رسد که در الهیات طبیعی مورد بحث است، نه به یک ناظم یا مهندس کیهانی محدود (Feser, 2013, p.738). مطهری اما نتیجه برهان نظم و هدایت را اثبات ناظم و هادی حکیم می‌داند؛ موجودی که دارای علم، حکمت و تدبیر است. او برای اثبات سایر صفات الهی مانند وحدت، ازلیت و نامتناهی بودن، به براهین دیگر ارجاع می‌دهد و معتقد است برهان نظم به‌تنهایی همه صفات الهی را اثبات نمی‌کند (پورروستایی، ۱۳۹۷، ص ۴۰).

نتیجه گیری

پژوهش حاضر با هدف بررسی تطبیقی تقریر شهید مطهری از برهان نظم و قرائت ادوارد فیسر از راه پنجم آکویناس انجام شد. دستاورد اصلی این مطالعه، شناسایی هسته‌ای مشترک در دو سنت فکری متمایز است: هر دو متفکر، برخلاف رویکرد تمثیلی که بر پیچیدگی ظاهری و قیاس با مصنوعات بشری تکیه دارد، برهان غایت‌شناختی را بر مبنای غایت‌مندی ذاتی بازسازی کرده‌اند. فیسر با تفکیک راه پنجم از برهان پالی نشان داد که آکویناس از قانون‌مندی و غایت‌مندی ذاتی موجودات طبیعی آغاز می‌کند، نه از پیچیدگی ساختاری. او با پیوند دادن این برهان به متافیزیک وجود و ماهیت و تحلیل سلسله علل ذاتی، استدلال کرد که راه پنجم به‌تنهایی قادر به اثبات علت نخستین در معنای تومستی بینجامد. مطهری نیز از مسیری متفاوت اما هم‌سو، با تفکیک نظم فاعلی از نظم غایی و معرفی برهان هدایت، برهان را از سطح ظن به یقین ارتقا داد. در تقریر او، اصل مرآتیت و قاعده فاقد شیء معطی شیء نیست نقش محوری دارند. مقایسه این دو تقریر نشان داد که هر دو در نقطه عزیمت (غایت‌مندی ذاتی)، کبرای برهان (نیاز موجود فاقد شعور به هادی عاقل) و هدف نهایی (یقینی‌سازی) اشتراک دارند. تفاوت اصلی در چارچوب متافیزیکی است: فیسر بر تمایز وجود و ماهیت تومستی تکیه می‌کند، در حالی که مطهری بر مبانی فلسفه صدرایی استوار است. همچنین فیسر مستقیماً به علت نخستین با همه صفات می‌رسد، اما مطهری نتیجه برهان را اثبات ناظم حکیم می‌داند و اثبات سایر صفات را به براهین دیگر واگذار می‌کند. دستاورد مشترک هر دو تقریر، نجات برهان غایت‌شناختی از دو آفت تاریخی است: تقلیل به قیاس تمثیلی و استقرایی انگاشتن آن. هر دو با بازگشت به مبانی متافیزیکی، برهان را به جایگاه اصلی خود بازگردانده‌اند: برهانی یقینی که از ذات اشیای طبیعی آغاز می‌کند و به ضرورت وجود مدبری عاقل منتهی می‌شود. این بازخوانی متافیزیکی نشان می‌دهد که نزاع اصلی میان الهیات و طبیعت‌گرایی، نه در سطح پیچیدگی‌های

بیولوژیک، بلکه در سطح فلسفه طبیعت است؛ اینکه آیا طبیعت فاقد جهت (مکانیکی) است یا واجد جهت (غایت‌مند)؟ بدین ترتیب، هم‌سویی فیسر و مطهری پیشنهاد می‌کند که الهیات طبیعی باید میدان نبرد را از زیست‌شناسی به هستی‌شناسی بازگرداند.

در پرتو تحلیلی که از تقریرهای مطهری و فیسر ارائه شد، می‌توان افق‌هایی برای پژوهش‌های آینده گشود. اصول متافیزیکی به‌کاررفته در این تقریرها ظرفیت بالایی برای بازتولید و کار بست در صورت‌بندی‌های نوین برهان نظم دارند. پژوهش‌های آتی می‌توانند بررسی کنند که چگونه این مبانی متافیزیکی (یقینی)، می‌تواند به عنوان احتمالات پیشین در استدلال‌های بیزی استفاده شود تا قدرت تبیینی آن‌ها را در برابر فرضیه طبیعت‌گرایی افزایش دهد. چنین رویکردی امکان ایجاد پلی نظری میان الهیات طبیعی کلاسیک و فلسفه دین تحلیلی معاصر را فراهم می‌آورد و این امکان را می‌دهد که قوت برهان، هم در سطح تبیین متافیزیکی و هم در سطح ارزیابی‌های استدلالی و محاسباتی، به‌نحوی مکمل نشان داده شود.

منابع:

- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۴). توحید (چاپ سوم). صدرا.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۷). مجموعه آثار (جلد ۴). صدرا.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۲). مجموعه آثار (چاپ نهم، جلد ۵). صدرا.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۶). یادداشت‌های استاد مطهری (چاپ دوم). صدرا.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۹ الف). علل گرایش به مادی‌گری. صدرا.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۹ ب). مجموعه آثار (چاپ نهم، جلد ۶). صدرا.
- ربانی گلپایگانی، علی. (۱۳۹۹). جایگاه یقین در برهان نظم. فصلنامه کلام اسلامی، ۲۹ (۱۳)، ۹-۳۱.

- References

- Aquinas, T. (1992). *Summa theologiae*. In M. J. Adler & D. J. Sullivan (Eds.), *Great books of the western world* (Vols. 17–20). University of Chicago Press.
- Ashley, B. M. (2006). *The way toward wisdom: An interdisciplinary and intercultural introduction to metaphysics*. Notre Dame, IN: University of Notre Dame Press.
- Feser, E. (2013). Between Aristotle and William Paley: Aquinas's Fifth Way. *Nova et Vetera (English Edition)*, 11(3), 707–749.
- Gilson, É. (1941). *God and philosophy*. Yale University Press.
- Motahari, M. (1995). *Tawhid* (3rd ed.). Tehran: Sadra Publishing. (in Persian)

- Motahari, M. (2003). *Collected Works* (9th ed., Vol. 5). Tehran: Sadra Publishing. (in Persian)
- Motahari, M. (2010). *Causes of the Tendency toward Materialism* (Vol. 33). Tehran: Sadra Publishing. (in Persian)
- Wippel, J. F. (2000). *The metaphysical thought of Thomas Aquinas: From finite being to uncreated being*. The Catholic University of America Press.